



یکی از گرفتاری‌ها سپردن کار به جناح‌هاست

مسعود پزشکیان، رئیس‌جمهوری در نشست با فعالان سیاسی و اجتماعی استان قزوین، در تبیین ضرورت پذیرش تفاوت‌ها و مفهوم واقعی گفت‌وگو، بیان کرد: «ا‌دعا ندارم که مشکل‌گشا هستم، اما باور دارم اگر دست‌ها در کنار هم قرار گیرد و دل‌ها برای رفع مشکلات یکی شود، گره‌ها باز می‌شود و گرنه هیچ فردی به‌تنهایی قادر نیست مدعی حل مسائل کشور باشد. کسانی که می‌خواهند به نتیجه برسند، باید بیاموزند که تفاوت‌ها را نه مایه دشمنی، بلکه نشانه تنوع فکر و سلیقه بدانند. آنکه بتواند تحمل کند، درمی‌یابد که هر تفاوتی اگر با احترام همراه باشد، زمینه رشد و تقویت جامعه را فراهم می‌سازد. کسی که در مخالفت‌ها تهمت نمی‌زند و انگ نمی‌چسباند، می‌داند که تفاوت در اندیشه انکارناپذیر است و از دل همین تضادهاست که جامعه مقاوم‌تر می‌شود. آنکه اهل درک است، می‌فهمد گفت‌وگو زمانی به بار می‌نشیند که صدای متفاوت نه سرکوب، بلکه شنیده شود.» رئیس‌جمهور در توضیح مشکل اصلی مدیریت کشور اظهار داشت: «یکی از گرفتاری‌های اساسی این بوده که کار را به اهل‌اش نسپردیم؛ بلکه به جناح‌ها و دسته‌ها داده‌ایم. کسانی که امروز پشت تریبون از مشکل مدیریت سخن می‌گویند، باید بپرسند آیا مدیرانی که خودشان منصوب کرده‌اند، آموزش دیده بودند؟ چه رزومه‌ای داشتند؟ چه دستاوردی برای ملت آورده‌اند؟ آنکه با انصاف نگاه کند، درمی‌یابد بسیاری از مشکلات امروز زاییده همان تصمیم‌هایی است که بر پایه تعلقات سیاسی گرفته شده‌اند نه شایستگی. هیچ‌کس نباید تصور کند کارها بی‌نقص انجام شده است. کسی که چنین تصویری دارد، راه اصلاح را بسته است. اشتباه در مسیر هر کار انسانی وجود دارد، اما اصلاح نیازمند زمان و صبوری است. وقتی نقدها بیان می‌شود باید پذیرفت که ایرادها هست، زیرا کسی که انتقاد را می‌پذیرد، همان کسی است که به سمت درست حرکت می‌کند. تغییر رفتارها به گذشت زمان نیاز دارد و هیچ اصلاحی یک‌روزه اتفاق نمی‌افتد.

آنکه می‌پندارد باید هیچ نقضی دیده نشود، در حقیقت از واقعیت فاصله گرفته است.» پزشکیان با تأکید بر اینکه باید تلاش‌های همه افراد فارغ از جناح‌بندی مورد تقدیر قرار بگیرد، یادآور شد: «اگر در جایی استاندارد درست عمل کرده یا امام‌جمعه برای وحدت کوشیده، باید آن را دید، زیرا همین نشانه‌های جزئی درست‌کاری، نشان از سلامت در نظام اجتماعی دارد. وقتی کسی به جای نفی مطلق، خوبی‌ها و ضعف‌ها را با هم ببیند، به فهم عمیق‌تر از جامعه می‌رسد.»



تا خواسته‌هایمان تأمین نشود همکاری نخواهیم کرد

وحید احمدی، عضو کمیسیون امنیت ملی و سیاست خارجی مجلس در گفت‌وگو با دیده‌بان ایران در پاسخ به سوآلی درباره مطرح شدن پیش‌نویس قطعنامه جدید پیشنهادی علیه ایران در شورای حکام آژانس بین‌المللی انرژی اتمی و تغییر احتمالی در نوع رابطه ایران با آژانس در صورت تصویب شدن این پیش‌نویس، بیان کرد: «اکنون تکلیف ایران با آژانس مشخص است و براساس قانون مصوب مجلس، ایران همکاری‌های خود را با آژانس بین‌المللی انرژی اتمی قطع کرده است و تا زمانی که خواسته‌های ایران براساس مقررات NPT (معاهده منع گسترش سلاح‌های هسته‌ای)، تأمین نشود، همکاری‌ها با آژانس را ازسر نخواهیم گرفت. خواسته‌ما از آژانس این است که هم امنیت مراکز هسته‌ای و هم امنیت دانشمندان هسته‌ای کشورمان تأمین شود.»

مهم‌تر از ایسران نداشتند

زندگی و سیاست ورزی خانواده فروهر از نگاه پرستو فروهر



سنجایی و شاپور بختیار» خطاب به محمدرضاشاه نوشته می‌شود و در آن از شاه می‌خواهند که حکومت استبدادی را ترک کرده و به اصول مشروطیت و احیای حقوق ملت تمکین کند. پرستو روایتی از ماجراهای آن نامه و تلاش‌هایی که توسط پدرش صورت می‌گرفته بیان کرده و گفته است: «دادن آن اعلامیه‌ی سه‌امضایی در آن شرایط که انسداد سیاسی به شدت حاکم بود، مسلماً تلاش‌هایی در پیش‌زمینه احتیاج داشت. از مدت‌ها پیش از آن گفت‌وگوهایی در جریان بود و نشست‌ها و رایزنی‌هایی، تا آنجا که من شاهد بودم از اواسط سال ۱۳۵۴ هسته‌ی کوچکی از نیروهای حزبی دوباره جلسه‌های منظم در خانه‌ی ما داشتند و برای دور جدید فعالیت خود طرح می‌ریختند. همان‌ها بودند که در سال ۱۳۵۵ به مناسبت زادروز مصطفی در احمدآباد یک سنگ یادبود کوچک برپا کردند. پس از آن هم در خانه‌ی ما جلسه‌های هفتگی خود را داشتند و بحث‌های طولانی سیاسی، در اردیبهشت سال ۱۳۵۶ و پیش از صدور آن اعلامیه‌ی سه‌امضایی، به مناسبت زادروز مصطفی در خانه‌ی ما گردهم‌آیی بزرگی برپا شد که افرادی از طیف‌های مختلف مخالفان سیاسی در آن شرکت کردند. جلسه شعر خوانی بود. نامه‌ی سه‌امضایی در ۲۲ خردادماه آن سال منتشر شد.»

او در ادامه، ماجرای را درباره تشکیل «اتحاد نیروهای جبهه‌ی ملی» و برگزاری دو گردهمایی از سوی هواداران اتحاد در سال ۱۳۵۶ تعریف می‌کند و می‌گوید: «اولی در آبان سال ۵۶ بود که سخنران آن پدرم بود و خیلی هم تند حرف زد. مراسم در خانه‌ی اصغر لقابی یکی از بازاری‌های عضو حزب در خیابان پر از برگزار شد که در سال ۶۰ اعدامش کردند. آن‌روز بخش بزرگی از چهره‌های سرشناس مخالفان سیاسی در خانه‌ی او جمع بودند. یک فضای پلیسی نفس‌گیری برقرار شده بود و کوچه و خیابان پر از نفر‌برهای پلیس بود. با این همه سخنرانی برگزار شد. هم‌همه که در آن هنگام ۱۵ ساله بودم، همراه مادرم به آنجا رفته بودم. همه فکر می‌کردیم که پدرم را بازداشت می‌کنند. ولی آن‌روز بازداشت نشد.» و در ادامه می‌گوید: «تقریباً یک ماه بعد، جبهه‌ی ملی به تجمع دیگری دعوت کرد. این بار محل گردهمایی در خارج از شهر در جایی به اسم کاروانسرا سنگی بود، در باغ یکی از جبهه‌ای‌های قدیمی به نام آقای گلزار. این بار مادرم در شهر مانده بود و وظیفه‌ی خبررسانی در مورد تجمع را داشت. من هم تنها اجازه داشتم با مادرم به این جور جاها بروم و بنابراین آن‌روز آنجا نبودم. به‌آن گردهمایی حمله‌ی سختی شد. می‌گفتند نیروهای گارد بوده‌اند ولی حکومت خبر رسمی را به‌گونه‌ی دیگری منتشر کرد و گفت حمله‌کنندگان کارگرانی بودند که به‌دلیل عرق خوری سازمان‌یافته‌ی شدیدی بود که تعداد زیادی زخمی به جا گذاشت... آن شب پدرم را وقتی به تهران برگشته بود به بیمارستان آبان دیدم. هنوز لباس‌های خونی به تنش بود و سرش را باندپیچی کرده بودند. دوره‌ای بود که همه‌ی آن‌ها به مقاومت اعتقاد داشتند و من ندیدم که این سرکوب‌ها در روحیه‌ان‌ها تأثیری داشته‌باشد.»

تصویر دیگر از حضور سیاست در خانه فروهرها را می‌توان در خاطره‌ای تماشا کرد که پرستو فروهر از ماجرای بازداشت پدرش پس از ماجرای انتشار اعلامیه در اعتراض به جدایی بحرین در سال ۱۳۴۹ تعریف کرده است: بازداشتی که منجر به صدور حکم زندان برای داریوش فروهر شده و او تا سال ۱۳۵۳ در زندان می‌ماند.

زمان بازداشت داریوش فروهر، پرستو ۸ سالش است و تصاویر آن روز را به خوبی در یاد دارد. او خاطره‌ای را از روز بازداشت پدر تعریف می‌کند که بیش از هر چیز، بیان‌کننده همراهی و همگامی پروانه با داریوش است. پرستو درباره روز بازداشت می‌نویسد: «وقتی از مدرسه برگشتم، دم در خانه یک مرد کراواتی و مرتب ایستاده بود. آپارتمان ما در طبقه‌ی دوم یک ساختمان بود. داخل خانه که رفتم فهمیدم برای بازداشت پدرم آمده‌اند، یک نفر با لباس نظامی بود و بقیه لباس شخصی پوشیده بودند. مأمور ساواک بودند. زیاد بودند و همه جا را تفتیش می‌کردند. مادرم با پر خاش‌با آن‌ها برخورد می‌کرد و دست‌شان می‌انداخت. مثلاً وقتی یکی‌شان در یخچال را باز کرد مادرم گفت: «اعلامیه‌ها را گذاشتیم توی یخچال براتون خنک بشه» و بعد هم خندید. او در ادامه جمله‌ای را می‌گوید که وصف جالبی از مادرش است: «آن موقع برادرم آرش خیلی کوچک بود، تازه به حرف افتاده بود و بسیار وابسته به پدرم بود. آن روز هم دائم نگاهش به پدرم بود و بهانه می‌گرفت و می‌خواست او بغلش کند. انگار فهمیده بود که می‌خواهند او را ببرند. پدرم را که می‌بردند، مأموران دورش حلقه زده بودند. آن وقت مادرم، برادرم را بغل کرد و دست مرا گرفت و ما هم پشت سر آن‌ها به راه افتادیم. ماشین‌هایشان سر کوچه بود. وقتی پدرم با برقه می‌کردیم مادرم شروع کرد به خواندن سرود «ای ایران» و من هم همراهش خواندم.»

بیان یک جمله دیگر از نسوی پرستو، می‌تواند کمک بیشتری به فهم این موضوع کند که در سال‌های مبارزه، نقش پروانه فروهر تا چه میزان پررنگ بوده است. پرستو می‌گوید: «وقتی که در کنار مبارزه‌ی سیاسی، خانواده و زندگی عادی هم داشته باشید، که پدر و مادر من داشتند، تکاپوی روزمره هم وجود دارد. در آن دوره پدرم یکی دو سال به شدت کار و کالت کرد، چون زندگی مازیر بار قرض‌رفته بود. در بخش بزرگی از زندگی ما، نان‌آور اصلی خانواده، مادرم بود که کار و حقوق ثابت داشت. اما وقتی زندان پدرم طولانی می‌شد فشار اقتصادی محسوس بود و آن‌ها زیر قرض می‌رفتند.»

▼ نوجوانی و انقلاب

داریوش فروهر در حالی در سال ۱۳۵۳ از زندان آزاد می‌شود که پرستو دوران کودکی‌اش تمام شده و وارد دوره نوجوانی شده است. او کم‌کم بیشتر از گذشته وقایع و سیاست را می‌بیند و به نکته‌ها بیشتر از گذشته دقت می‌کند. این موضوع را از بیان خاطراتی که درباره سال‌های پیش از انقلاب گفته است، می‌توان متوجه شد. یکی از خاطراتی که درباره سال‌های پیش از انقلاب می‌گوید، مربوط به نامه سه‌امضایی است که در خرداد ۱۳۵۶ با امضای «داریوش فروهر، کریم



فرهاد فخرآبادی

خبرنگار گروه سیاست

آن روز یکشنبه عادی شروع شده بود، اما گذر زمان و رسیدن به غروب این پیام را می‌داد که باید نگران بود. هر یکشنبه، پدر و مادر با دخترشان که دور از وطن بود، تماس می‌گرفتند تا صدای او و نوه‌هایشان را بشنوند. اما آن روز خبری از تماس نیست. در آن نگرانی‌ها و انتظارها برای تماس، تلفن خانه زنگ می‌خورد. یک خبرنگار پشت خط است. سوال‌هایی را از پرستو درباره پدر و مادر می‌پرسد که او را نگران می‌کند. بعد از اصرار پرستو، خبرنگار می‌گوید اخباری منتشر شده که به پدر و مادرشان حمله شده است؛ حمله‌ای که روز سیاهی را در تاریخ ایران رقم می‌زند.

داریوش و پروانه فروهر روزهایی که فرزندان‌شان را دور از وطن داشتند، در منزل مسکونی‌شان به شکلی فجع به قتل می‌رسند؛ ماجرای که آغازی برای پرونده جنجالی قتل‌های زنجیره‌ای می‌شود و این روایت زندگی فروهرها از زبان پرستو فروهر، فرزند بزرگ خانواده است که پدر و مادرش را در معرفی کتاب «بخوان به نام ایران» اینگونه تعریف کرده است: «پدر و مادرم دشمن استبداد بودند و در تلاطم این پیکار زندگی و خانه‌ی خویش را ساختند؛ خانه‌ای که در تهاجم تندبادهای آزادی‌گویی و شرافت‌انسانی، از دلیری و میهن‌دوستی استواری می‌گرفت. در این خانه من و برادرم زاده شدیم و در فراز و نشیب تلاش آنان بالیدیم، گاه سرشار از شور زندگی آن خانه، و گاه کز کرده در تهاجم تنگناهای آن خانه. ما کوچ کردیم و آنان ماندند تا پیکار خویش در همان خانه به سرانجامی تلخ برسد.»

▼ دوران کودکی

پرستو در فروردین ۱۳۴۱ در خانواده‌ای سیاسی به عنوان اولین فرزند به دنیا می‌آید؛ خانواده‌ای که دو عنصر هیچ‌گاه از آن جدا نشدند. «عشق و محبت» و البته «سیاست» و البته مهم‌تر از آن، زن و مردی که همگام هم‌پیش می‌رفتند. نکته ویژه‌ای که درباره دوران کودکی پرستو فروهر می‌توان مورد اشاره قرار داد این است که از او همان دوران کودکی درگیر سیاست بوده و سیاست را با پوست و گوشت خود لمس کرده و از همان دوران، غیبت پدر به علت زندانی شدن را لمس می‌کند. برای لمس این دوران، بیان دو خاطره‌ای که پرستو تعریف کرده است، می‌تواند جالب باشد. او در بخشی از کتاب خاطراتش، از نامه‌ای می‌گوید که در چهارسالگی توسط داریوش فروهر از زندان برایش نوشته بود. در این نامه، پدر خطاب به فرزند بزرگش می‌نویسد: «دخترکم، شاید مرا سرزنش کنی که در چنین روزی نمی‌توانم در کنار تو باشم و وسایل خوشحالی‌ات را فراهم کنم. امیدوارم، ولی وقتی بزرگ شوی و این نامه را خواندی، بتوانی مرا درک کنی.»